

و مهتران قوم پاپله بدین اعتماد خود را در ظل ظلیل او انداخته بودند
 که نواب جیدر علی خان پاس اتحاد دین و ملت البرت
 حمایت و رعایت ایشان خواهد فرمود و بر باز یافت
 گردانیدن دام از قوم نائر، امداد و اعانت از ایشان در بیخ
 نخواهد داشت؛

این سفارت را جیدر علی خان با کمال اعزاز و احترام تلقی نموده
 سفیران را با هدایای گرانبها سفره از فرمود و حمایت و
 رعایت خود را خاطر نشین ایشان گردانید؛ چون طبقه پاپله
 بهره از جهاز رانی داشتند و علی راجه چندین جهاز پر بار آماده
 روانگی داشت و جیدر علیخان از بهر این مصلحت ملکی که او
 حلقه از مراکب دریائی مهیا داشته باشد تا سواحل ممالک
 او را از تاخت و تاراج مرهه و دیگر رهنمان دریائی
 حمایت و حراست نمایند، علی راجه را بزرگ امیر البحر خود
 گردانید، و شیخ علی برادر او را سربراه کار امور دریا
 و بنادر دریائی تجارت ممالک خود ساخت؛ نیز مبلغ
 گرانمایه از زر بدو اسپرد تا جهازات نو بخرد و بنا سازد؛
 جیدر علی خان مملکت کنز را از همین عطیات یزدانی
 در حق خویش و از بهین موارثت که بعد از خود بوارثانش
 واگذارند پنداشت (البحق پندار او قرین راستی بود

و از پرتو نیکو داری بی بهره فی (بنا بر آن خواست تاجید و نگر در
 دار الملک سر تاسر ممالک خود گرداند ، سپس تمامی
 مردم خانواده را بد آنجا نقل نمود و اراده صمیم جیدر علیخان بهادر
 همین بود که درین مملکت آنگونه حکومت مکرمت آئین
 مرحمت قرین را بنانهد که بدان خود را محبوب ساکنان
 آن مرز و بوم گرداند و ایشان با وی بجای اطاعت و انقیاد
 مهر و رزقند (و این خود غایت سعادت این جهان نیست)
 و میگویند که او درین امیدیش از آرزو کامیاب گردید ؛
 و حکمرانی دیگر ممالک محروسه را بر خویشاوند و قریبان خود
 بدین نخط توزیع نمود ؛

۶۸

حکومت بنگلور و توابع آنرا بعم خود ابراهیم علی خان تفویض
 نمود و او تا مدت مدید ازین ریاست بهره در ماند ، و مخدوم علیخانرا
 (که در سبند مملکت بخشی او را بلقب مخدوم علیخان بهادر یاد کرده بود)
 به فرمانروائی سلطنت میسور اختصاص بخشید ؛ و مرزا صاحب را
 به طرفداری سرا و مضافات آن نامزد فرمود و عمرزاده خود
 این صاحب را بفرماندهی سنگر ممتاز گردانید ؛
 چون علی راجه امیر البحر طقه از جهازات فراهم آورده بود
 در آغاز موسم سفر دریای هند ، جزائر مالدیوه را بیهانه اینکه
 نسبت بقوم او از ساکنان آن جزائر چینی رفته است

مفتوح ساخت و پس از آنکه بادشاه آن جزا را
 با سیری گرفته بود، از غایت سنگدلی هر دو جهان بنش از
 چشم خانه بر آورد؛ چون سپاه و نشان حیدری بر مراکب خود
 برده بود هر جا که در دریای رفت بحریان با کرام و احترام او را
 متعلق می شدند؛

چون علی راجه با جهازات مظفر خود به منگور مراجعت نمود
 از بهر ادای وظایف خدمت بحضور نواب حیدر علیخان آمد
 و راجه مالدیوه را نزد او حاضر آورد چون نواب از بیدادگری
 و بیداد پسندی خیلی اجتناب می ورزید بمشاهده این سنگدلی
 که علی راجه، مصدر آن، نسبت بر راجه مالدیوه شده بود آن قدر
 آشفته و ناخشنود گشت که بزودی علی راجه را از مرتبه
 امیری طلقه جهازات معزول فرمود؛ و از نامردمی علی راجه خیلی
 متاثر گردیده از راجه مالدیوه در یوزه عفو و بخشایش نمود و
 پس از اظهار این معنی که او چقدر از این روداد بیداد بنیاد
 متاثر و غمناک گردیده و استعمال هر گونه استمالست و دلجوئی
 که در قدرتش بود، از مشکوی شاهلی، دو لخانه از بهر سکونت
 راجه مظلوم معین فرمود و جاگیری که دخل آن فراهم ساختن اسباب
 سمرت و خوشدلی آبخنان کس محترم را در این چنین مقام
 کافی دسند تواند بود نامزد آن بزرگوار نمود؛

اشتراک ممالکت کنره که سماعی اور رنگ زیب عالمگیر
 در تسخیر آن رایگان رفته بود و ثمری بنخشبیده و استخلاص
 جزائر مالدیپه که در عدد بسیار افزون از حصه شماراند و اکثر
 سلاطین مغولیه را از آن آگاهی نبود، آنقدر در مکتب و جاه
 حیدر علیخان افزود که تمامی امیران هندوستان و سرداران
 آن، سفیران خود را از بهر ادای رسم تهنیت و مبارکباد
 نزد حیدر علی خان بهادر روانه نموده بودند و شاعران مدحت
 سردار قصائد خود مرتبه اورا بر مرتبه اسکندر ذوالقمرین
 و تیمور لنگ ترجیح و بالائی داده؛

یک سال پیش گذشته بود که حیدر علیخان از حوالی نگر
 دوری نگزیده و از راهگذر اشتغالش بامور وابسته
 مهمات دیوانی و لوازم عشرت و کامرانی چنان می نمود که او
 بدواعی آسایش و استراحت که تا حال از آن یکسر بیگانه
 میزیست نیکو شادمان و سرور بود؛ در چنین حال مسرت
 اشغال که جهان از کشش و کوشش عرب و غرب
 آسوده بود و ساقی دوران، رجبی خوشدلی و سرور بر ندیمان
 بزم حضور نواب حیدر علیخان می پیمود ناگاه تذکر آن عهد و پیمان

* شاعری که در دیوان دولت حیدری بمشاوره هزار رویه بسر کردگی هزار نفر مقرر
 بود واقعات شایسته و فتوحات بایسته او را منظوم می ساخت ؟

که حیدر علی خان با قوم ماپله در حمایت و رعایت ایشان
 نموده بود همت والا نهست اورا بران می آرد که بساط
 عیش و نشاط در نوردد، و نطق چالشگری و سابق بر میان
 بندد، ندیمان ایوان بزم دوستگامی را الوداع، و عربان
 میدان رزم خون آشامی را مرجا گوید بر نغمات ملاحی و نوای
 بربط و چنگ صلیب اسلحه پیکار و طنطنه کوس جنگ برگزید
 و بجای ساغر سرشار مدام شمشیر آبدار خون آشام در
 دست گیرد،



بقتل آوردن قوم نائرجماعه ماپله را و آمدن نواب
 حیدر علی خان بهادر با انتقام آن فعل ناشایان و پندیره
 شدن علی راجه اورا و محاربه کردنش با نائران
 و منهزم گردانیدن ایشان،

به نائز به پیداد چون ماپله شده بر ربه همچو گرگان بله
 بینلنده هر کس بی دام خویش بسی مرد بیچاره در دام خویش
 شده بینوا سوز آتش بلند رسیده تر و خشک رازان گزند
 بهر بر زن و شهر فریاد بود بنائز رازان بهره پیداد بود
 چو شد سخت آزرده نائز گروه ز حد رفته پیداد و آمد ستوه
 نشمند یکجا یکه رای زن برین بر نهادند یکسر سخن

بخون ریختن تیغ کرده یله
 همه را سرازین نمایم دور
 ملیبار اندر یکی تن یجای
 ندیده در آغاز و انجام کار
 بدینسان ستم کی بهدین خویش
 بخون ریختن تیغ افراختند
 بشهر و ببرزن روان گشت خون
 بهر جا ز کشته زمین گشت کوه
 همه جامه بر خویشان کرده چاک
 پریشان روان و پراکنده دل
 بنزد یک جیدر گریزان شدند
 بدرگاه ادباناگ و فریاد خاست
 بر آمد ز غوغای یکی رکتجنز
 دوش همچو در یاد آمد بجوش
 بفرمود تا بر کشیدند نامی
 بخرگاه او شد سپه انجمن
 دوده هزار از در رزم جنگ
 بسوی کنانور آمد سپاه
 شده شاد هر روز و دیدار هم
 درین بوم هر جا بود مایله
 برانگینخته به زبد خواه شور
 نمایم زمین مردم تیره رای
 که شیری چو جیدر بود در کنار
 پسندد کشد بیگمان کین خویش
 بسی مایله راتبه ساختند
 تن کشته پر خاک سرانگون
 هران زنده کو مانده بدزان گروه
 بتارک پراکنده تار یک خاک
 ز خوناب دیده زمین کرده گل
 از ان درد جو بیان در مان شدند
 ز هر گوشه آواز داد و خاست
 چو بشنید جیدر سرش گشت بنز
 ز بس ناله زار و بانگ و خروش
 همه دشت پر شدند پرده سرای
 تنگاور سواران شمشیر زن
 گرفت و روان شد نکرده درنگ
 علی راجه گشتش پذیره براه
 بنشسته ز آب سخن کرد غم

بنزد یکی شهر به رود آنب
 به انجامی آورد لشکر فرود
 پی کینه آمد گرداگر و ده
 شیده بکینه رده از دوسوی
 شد اندر میان کما بیش جنگ
 یکی آنکه از حیدر شیر مرد
 شب در روز ز زیده آئین جنگ
 دیگر آنکه هرگز ز نائر سپاه
 که آید بمیدان برابرش سوار
 چون ناگاه دیدند اندر نبرد
 فرادان بر سیده زان ترکناز
 برفتند بگذاشته رزم خوار
 بکشتند بسیار و انداختند
 بیفتاد مرده ز نائر گروه
 سراپرده را کشیده طناب
 ز نائر سپه نیز آنسوی رود
 ز بس مرد پوشیده شد دشت و کوه
 به پیکار و نادر و پنهاده روی
 نیارست نائر نمودن درنگ
 سپه بود خو کرده اندر نبرد
 بشمشیر و خنجر به تیر و تفنگ
 بند دیده در گردش رزم گاه
 بدشمن کند کوشش و کارزار
 بر اسپ نگا در سواران مرد
 بیابان گرفتند در راه دراز
 پس اندر روانه نگا در سوار
 ز کشته بسی پشته تا ماختند
 بهر جادوان دشت مانند کوه

آمدن نواب حیدر علی خان از کنانور بکلی کوت و استقبال
کردن رای ملقب بساموری و تسلیم نمودن شهر و آنگاه
تخویف نمودن بروهمنی ساموری را بمرتد گردیدنش
ازین کردار از کیش و مردود از قوم خویش و سوختن
ساموری بدین تخویف خود را با فرزندانش و مسلم
گردیدن ملیبار بچیدر عالی خان بهادر،

<p>کلی کوت پیوسته بدپای تخت بساموری آمد مشهور بود زمانش جز این کس نبردی بلب بسوی کلی کوت شد با سپاه ببیرد نمود آنهمه ز آن خویش شده کار سالار آجاتابه نمانده بجز جایگاه نشست نه خویشش بجانانده نی بار غار نیارست کردن به پیکار روی نه برداشت از جای خود پای خویش نه در دانه شهر بست و نه کاخ</p>	<p>ببوم ملیبار ای نیک بخت در آنجا کسی را که منشور بود بدر بر پدر بوده اینش لقب چو جیدر پیر داشت از زر مگاه برامش هر آن شهر گامد به پیشش چو نزد کلی کوت آمد سپاه برفته همه کشور او ز دست سپاهش شده کشته و تار و مار کسی کو بجانانده بد پیش او بجنبید ناکام از جای خویش به پیکار نفاخته یال و شاخ</p>
---	---

چو در شهر آورد جیدر سپاه
 برد کرد هر گونه گوهر تبار
 روان گشت دستش گرفته بدست
 بتو گفت این بوم فرخنده یار
 بگفتار چرب و سخنهای نرم
 بگفتش مخور هیچ بیمار و غم
 سپارم بتو کشورت آنچه هست
 بروست از من نه بینه گزند
 زهر گونه نیکی بدادش نوید
 چو کوتاه شد گفتههای دراز
 چو جیدر جدا گشت از پیش رای
 یکی برهن بدتراز اهر من
 خمیرش سرشته ز ناپاک آب
 بآتش زن دودمان کهن
 سزاوار پیغاره و سرزنش
 زبان از زفر کرده بیرون چومار
 سرور و کشنده بهم همچو خوک
 چو گر به برافروخته چشم خویش
 بگفتش که ای گشته از راه دین
 پذیره شدش رای کشور براه
 گرفتش بمهر دل اندر کنار
 بیاد داد را بکاخ شست
 به پیش تو چون من بسی بنده باد
 بنوشنده در مهر او گشت گرم
 نیاید بر وی تو از من ستم
 نگیرم از آن یک بدستی بدست
 بدانسانکه بودی کنم از جمند
 رسیده روان در آرمید
 به شکر گه خویش آمد فراز
 ز کاخ اندر آمد پیروده سرای
 بداندیش و بد کیش و ناپاک تن
 سگش مادر و خرس و کفتار باب
 سراسوز و کاخ افکن و خانه کن
 بیامد بر رای آن بدمنش
 کشاده دنان همچو مردار خوار
 فرا کرده گردن بماند لوک
 بگردار گرگ و بدیدار میش
 چرا مهر جیدر نمودی گزین

بدو چون شدی یکدل و دوستدار
 دین گاو خواره سوی خویش راه
 بدان پیش بتخانه و بت شکن
 روانش پر از کینه از کیش ما
 پیاداش این کار نافر کرده
 نمایند بیرونست از قوم خویش
 چو زنده بوی پیش ناید کست
 نگر و کس انباز با تو بنان
 چو در کیش هند و ازین بد سزا
 نباشد پرانده شد جان رای
 شود در جهان خوار دبی آبروی
 بآتش بر افروخت گاخ و سرای
 یکایک بدان نیز آتش بسوخت
 بران برهمن بیم ویشمار
 چو شد سوخته رای باخان و مان
 ز کبوده بختان نافر کرده
 یکی لشکر کشن آراستند
 سپاهی فروتر ز مور و بلخ
 دلاور بمانند شیر زبان
 بدلی کیش و بدوین شدی از چه یار
 بر زمین چه باشد بگیتی گناه
 برارنده جان برهمن ز تن
 به پیداد پنهان بدان پیش ما
 بر خنجد و گردند از تو ستوه
 بدانند دورت ز آئین و کیش
 چو میری یکی تن نیاید پست
 ترا کس نتواند بنزدیک خوان
 که دانست کس را ز دین شان جدا
 بر سید دارندش از خود جدای
 ز غم اشک کرده روانه بروی
 خود دهر کرا اندر آن بود جای
 جهان را دل از کار او بر فروخت
 همی باد نفرین ز پروردگار
 نماند از کسانش بگیتی نشان
 پراگندگان گرد گشته چو کوه
 بناورد و پیکار بر خاستند
 برابر بجیدر کشیدند نخ
 به پیکار بستند کمر بر میان

یادم سپه ساخته جنگ را برانگیخت از جای شیرنگ را
 برآمده و دار از هر دو سوی چو گان شمشیر سر چو گوی
 فراوان بغلطید در تیره خاک زیگان جگر بسی گشت پاک
 چو برق یمان خنجر آبدار نمایان بنار یک گرد سوار
 بسی خرمن زندگی سوخته چو خس زانش ته افروخته
 ز نائر بسی مرد در رزمگاه یفتاد برگشته روز و تابه
 سه انجام از رزم برکاشته بیدر بروم بنگداشته
 سراسر شد آرزو آردار بهی بنیروی بازوی و روز بهی



سومعیان برتافتن نائران از اطاعت نواب حیدرعلیخان
 بهادر و پیشتی موسم برشکال قصد انتزاع بعضی از قلاع
 از تصرف کارگزاران حیدری نمودن و جمعی را از قلعه دارانش
 کشتن و لشکر کشیدن حیدرعلیخان درمیان طفیان سیلاب
 و جوش و خروش رودبار آن دیار و بتخریب و افساد آن
 بلاد پرداختن و به تدابیر نائران سیه بخت سخت کوشیدن
 ازین واقعه نواب حیدرعلی خان بغایت متأثر گشت
 و آنچنان برخواهزادگان ساموری مرحوم که مصدر این بناهی
 شده بودند آشفته و خشمناک گردید که بر سر انجمن سوگند

یاد کرد که زینهار بوم و براین تبر کاران سنگین دل باز پس
داده نخواهد شد ؛

امیران کلپکوت یار یگرمی سرداران ترادنگور و کوچین
جمعیتی گرانمایه از سپاه جنگی برکنار رود پانیانی که برود و از ده
فرسنگ از کلپکوت واقع است فراهم آورده بودند
درین مقام از اوضاع شان چنان می نمود که ایشان نسبت
بجنگ پیشین که متصل رود کنانور صورت گرفته بود
بیشتر و خوبتر بدافعه و مقابله خواهند پرداخت ولیکن بتقرب
افواج حیدری آنچنان حواس باخته و ترسان شدند که زینهار
تاب مقابل شدن در خود ندیده سراسیمه وار با تمامی جنود
بگریختند ؛ نواب حیدر علی خان رود را عبور کرده بر قلعه پانیانی
حمله برد ، اگرچه این در در میان تمامی قلاع این مملکت
در استحکام و حصانت بی نظیر بود ؛ بیچگونه تاب حمله حیدری
نیاد و ده طریق تسلیم پیش گرفت و نواب حیدر علی خان
هنوز در دنبال سپاه دشمن می شناخت و چون او درین
چالش و بساطق به کوچین رسیده و فرمانده آنروز بوم را مطیع
خود گردانیده تمامی فرق نائری پیروی او کرده سر تسلیم و انقیاد بر خط
فرمان حیدری نهادند و حیدر علی خان بهادر بدین شرط که ایشان
از جمله رعایای فرمان بردار و خراج گزار دولت حیدری

بوده باشند از سرکشت و خون ایشان در گذشته تمامت
 مرزد و بوم قوم نائربدیشان و اسپرو ؛
 و پس از آنکه سپاه و قلعه داران را از بهر حراست و پاسداری
 کلبکوت و پانیانی تعیین نموده بود حکومت این ناحیه را
 بر راجه کونبنا تور ارزانی فرمود ؛ و این راجه بر همین بود فرمانده
 ریاستی از مضافات میسور و از آن مملکت کوهستان
 جدا گردانیده ؛ حیدر علی خان بهادر این عطیت را از مصالح
 ملکی پنداشته که چون اینکس بر همین و محترم است در میان
 طبقات مردم نائرد از کیف و کم آن دیار و رسم و عادات
 ایشان نیکو آگاه است ایشان را در مقام آشتی و وفاق
 نگاه خواهد داشت ؛

چون موسم برشکال که در نواح ملیبار تا دیر می باید و ملازم
 باد های تند و سیلابهای جوشان می باشد آغازیده بود حیدر علی خان بحکم
 ضرورت آن مرز بین رادا گذاشت و لیکن تا این مملکت نو
 مفتوح را هنوز در نظر داشته باشد ، او همین تا کونبنا تور که سکونت گاه
 راجه مرزور بود رفته در دولتسرای او در حل اقامت انداخت
 زیرا که این مرزد و بوم بیرون آن کوهستان است که بنام
 گمات خوانده می شود و عرضه آن باران و سیلانی که بر سواحل
 ملیبار از وسط ماه اپریل تا آخر ماه سپتمبر مستولی می باشد ، حیدر علی خان

چنان می پنداشت که جماعه نائرسطوات افواج و شدائد حملات
آزادیده و شکوهمیده اند، و چون او با ایشان طریق نیست و
مواسات پیموده است سراز خط فرمانش برتخواهند یافت
و یوغ اطاعتش را که بر دوش شان نهاده بر نهج تسلیم خواهند
برداشت، ولیکن حیدر علی خان در آن زمان از رسم و راه
آن جماعه خود بین چنانچه باید آگاه نبوده چه ایشان همین که یکبار
آزوده شدند اگر چه جزیره ایشان کبیره باشد عفو و بخشایش را
نمی دانند و تا از آزارنده، انتقام خود نگیرند نمی آرامند؛
هنوز ماهی تمام نگذشته بود که در یکسب سواحل ملیبار آدازه بغاوت
نائرو خروج ایشان بر ر غم حکومت حیدری بلند شد؛ آغاز این
خروج از قتل عام جمعیت قلیلی از قلعه داران بود که بدست
ساکنان قصبه کلان پانده بگاری که در پای قلعه واقع است
ناگهان کشته شدند؛ این باغبان به کار ستمگری خود را کار بجای
رسانیدند که چند سپاهیان فرانسیس را که قلعه ماهی را
داگذاشته بسخواستند که در لشکر حیدری در آیند و در آن قصبه
فردای روز قتل عام رسیده بودند، قتل کردند؛
از هر گونه آثار ظاهر، احوال قوی همین است که باعث خروج قوم
نائرو، سازش پنهانی راجه تراد نکور و خواهر زادگان ساموری
بوده؛ همانا کار این بغاوت بدان درجه نیجامیدی اگر راجه

کوئینباتور و علی راجه و برادرش شیخ راجه که انتقام کشی قوم ما پله از نائربدیشان حوالست رفته بود آنقدر در شستی و سنگری نکرده می؛

چون کثرت آب باران در سواحل ملیبار کوچکترین جور را رود کلان میگرداند و از رهگذر سیلاب عام که در موسم برشکال در آن دیار صورت میگیرد و یکسر شوارع و مسالک سدومی شوند، نائران که بخصوصیات مملکت خویش متعودند در شهر باد و باران یکسر عریان آمد و شد میکنند چنان اعتقاد کرده بودند که ایشان کلبکوت و پانیانی را پیش از آنکه افواج حیدری بدیشان برسد بترتف خود آورده قوم ما پله را یکسر کشته و تباہ خواهند ساخت و لیکن هیچ خبر نداشتند که منتقم ایشان را چگونه عائق و مانع اگر چه از آن سیلاب و طوفان باد و باران سختتر باشد سدر راه انتقام شدنی نیست؛ درین عصیان و بغاوت، ایشان آنچنان کتمان و اخفای بکار برده بودند که رضاعلی خان سردار ما دیگه ری و نواب حیدر علیخان هنوز از آن بوی نبرده؛

پیشتر که از آنکه خبر این واقعه بحیدر علی خان بهادر رسد، افواج نائربدیشان را محاصره کرده بودند؛ و این خبر را بدیشان ملاحی از جماعه پرطکیشان آورده بود، این ملاح باسید جزای

گرا نمایه که قلعه دار پانیانی بد و صده کرده بود از راه جانبازی
 جرأت بر رکوب رود پانیانی که در عین جوش و خروش بود
 کرده بر کشتیکی از چوب قصب (یا بانس) ساخته
 و یکسر با چرم پوشیده، بر نشست چنانچه این کشتیبان همین
 در ظلمت شب جنگل و بیابان که از دام و دود موزی و درنده
 خالی بود طی میگرد و درین شبانه قطع مراطل، هیچکس بجز
 قطب نمای جیبی قائد و راه برش نبوده پس از زحمت
 و مشقت بسیار به مقام ماویگه ری رسید و رضاعلی خان
 را از واقعه خروج نادر و از آن اخطار که افواج نواب حیدر علیخان
 در کلبکوت و پانیانی عرضه آن بود، آگاهی بخشید؛
 رضاعلی خان آن ملاح را بزودی بسوی کونبالتور روانه گردانید
 و خودش بر جناح استعجال با افواج متعینه اش با وجود فور بارش
 و عموم سیلاب بسوی پانیانی کوچ کرد؛
 همینکه خبر ایلغار این جیش یحسانه باغیه رسید تیرزی و تندی
 ایشان اندکی شکست؛ ولیکن چون حالی ایشان گردید که

• این نوع زورق قصبانی بچرم پوشیده نوعیست از سبد کلان و پاهیان افواج را
 خاصه در سواحل ملیبار بسیار مفید نواب حیدر علیخان اینگونه کشتی ها در لشکر
 خود بسیار نگاه میداشت در حمال کالبد یک کشتی را می بردند و دو تا نفر بالا پوش
 چرمینه اش و در چار یک ساعت آنرا شایسته استعمال می ساختند در یک کشتی
 بیست و پنج کس می نشستند بابت ضرب نوب میدانی بران بار میگردند؟

آن فوج از وجود سواران خالیست قشونی را از جنود خویش
 بدافع جمعیت رضا علی خان فرستادند و این قشون هنگام عبور
 از هر رود در تشویش و پریشانی فوج رضا علی خان می افزود و در آخر
 از جهت خطای قائدانش بر مراد خود که در انداختن او باشد
 در خطر گاهی عظیم که در انجا دو تار و دو باهم نزدیک پانده یا گهری
 مجتمع شده بود گویی فیروز شدند؛ چنانچه رضا علی خان در آن
 خطرگاه آنچنان مقید مانده بود که از جهت عمق و تیرری آب
 او را بر هیچ جانب راه عبور و جواز نبود، و طرفه تر اینکه راه
 بازگشت نیز بسته بودند زیرا که آنکوچه های تنگبار در میان
 جنگستان متشاجر که او هنگام رفتن از آن در گذشته بود از
 موفوری درختان که از هر دو سمت اشس بریده در عرض آن
 انداخته بودند در اکثر بهره آن سپاهیان خود را در کمینگاه
 نشانیده، طی کردن آن یکسر دشوار گردیده بود؛ نواب
 حیدر علی خان بهادر به مجتهد شنیدن خبر عیبان ناسران، رساله
 سواران خود را که بحسن اتفاق نزدیک کوشباتور از قول
 جدا مانده بود، می طلبید، و از نواح میسور و دیگر بهرهای مملکتش افواج
 سنگین از سوار و پیاده فراهم میگردداند، و جمعیتی گزیده از
 پیادگان چست و چابک خود نزد خویش مهیاداشت و لیکن
 منتظر اخبار آنجانب ماند پیش از آنکه جنود خود را که از بهر مهامت

عظیمه دیگر آماده داشته بود عرضه اخطار در این چنین موسم
طوفان بار نماید؛

همینکه رضاعلی خان از خصوصیات مقام خویش اعلام داده بود
توآب حیدرعلیخان با سه هزار سوار و ده هزار پیاده ^{تفنگچی} به تیزی
سل روان و سرعت بادوزان در آن بارش و طوفان روانه
گردید؛ یکسر سواران در ساله داران و غیره را فرمان داده بود
که بر اسپان برهنه پشت بر نشینند و پیادگان را چنین
فرموده که از تمامی رخت بجز زیرجامه سبک و کفش از همه
پوشش عریان گردند، و هر کس از ایشان قطعه موم جامه
داداده شد تا کیسه خود را به آن از آب فرو پوشد، و سپاهیان
فرنگ که تازه از پانده بحیري و کلبو دار سیده بودند هر فرد را
چتر موم جامه بخشیده شد؛

همگی توپها که بیاریگری این جیش سبکمایه همراه ساخته شده
دوازده ضرب از توپهای سیدانی بود که بر فیلان بار کرده بودند؛
درست دانمودن صورت حال این چالش و بساق که
حیدرعلی خان بهادر جنود خود را در آن قیادت نموده بود کمتر دشوار
بیست؛ پانزده هزار مرد جنگی از سپیده صبح تا شام روانه بود
در کشوری سردنا سرکوستان، از کوچه های دشوار گذار که
یشتر از سه گس در عرض آن امکان عبور نمی داشتند،

معروض آن چنان بارش مستمر از بام تا شام که محسوب دیو آباد
 و برق و تندی باشد ، و در همان زمان متوقع آنچنان سم
 ساعت بعد نیز در هر روز که آفتاب می درخشید با آن فروغ
 و تاب در آن ممالک گرم سیر که مساکین بشری برای
 احمال آن کمتر میدارند ؛ و درین میان اکثر عبور رودخانه نمودنی
 که آب آن تاز نخدان شان میرسید و بسا اوقات
 شناکنان میگذاشتند و شبها بسرمی بردند و در دوات
 و قصبات ویران که یکسر ساکنانش آن را واپس گذاشته
 بودند و لیکن در آن معمورات بکثرت ازوقه می یافتند ،
 برایشان همین حکم رفته که بهر آبادنی که رسند آنرا بروز سیاه
 خاک و خاکستر نشاند و از نهیب و غارت آن تا توان
 دست باز ندارند ؛

ازین چالش که ناگهان بعمل آمد فتنه باغیه هراسان شده تمامی
 افواج خود را فراهم آوردند ؛ و گونه تسلی بجنود رضاعلی خان
 پیدا آمد اگرچه بسیاری از ایشان بسبب فقدان اذوقه
 و اخطار طریق که در آن مبتلا شده بودند هلاک شدند ، مهتران
 نائرا از سهم سوء نتایج بغاوت خویش بر ر غم نواب
 حیدر علی خان که صولت و سطوتش را عالی مشاهده کرده
 بودند ترسان و لرزان ماندند ؛ با این همه پیشتی و حمایت

معسکر مورچال بسته یا خندق زده خویش که بردست پیش
 دهی داشت یگازدیوار و خندق و دار بزین (که احاطه باشد
 از چوبها ساخته) محکم استوار گردانیده و بتو پخانه سنگین
 که حامیان آن جماعتی بردل بودند بایکدیگر همداستان و همعهد
 گشته که جان دهند و جاندهند ، میخواستند که با افواج حیدری
 دوچار گردند ؛

از بهر جمله بردن برین معسکر حصین حیدرعلی خان بهادر چار هزار
 مرد جنگی را از بهین سپاهش جناح راست ساخته فرمان داد
 که بران ده حمله آرند ، سرگروه این جماعه ، لفظنظ کرنیل از
 قوم پر تلکیش بود که دران نزدیکی با سرداران دیگر ازان
 قوم از گوئه آمده ؛ و جناح چپ که از تفنگچیان وجود پذیرفته
 سرکردگیش سپهداری از طبقه انگریزان حوالهت رفته ،
 قائد قول کالان نواب حیدرعلی خان خودش بود و پس
 آن قول جماعتی بود التمش از سپاه فرانسیس ضمیر
 ساخته با جمعیتی گزیده از جوانان طبقه امرا و اکابر دولت حیدری
 و آن سپهداران و سپهسالاران که دران روز بقیادت
 در همنامی سپاه جنگی نمی پرداختند ؛ این جماعه گزیده همه شان
 پیاده بودند و سلاح شان همین شمشیر و سپر ، ایشان
 بطیب خاطر خود ، پیر و سپهدار سپاهیان فرنگ گشته بودند ؛

چون جمعیت سواران درین یورشش بکار آمد نبود از پس
فوج التمش مقام برگزیده بر حسب نظم و نسق افواج که مرتب
ساخته شده بود سپهبدار پر طکیش با چهار هزار سپاه خاصه
خویش بسوی آن ده، متوجه گردید و ایشان را با چابکی و چستی
تمام تائب خندق برد؛ ولیکن بدون آنکه گامی پیشتر شتابد
بر همین قدر از یورشش بس کرد که سپاهیان خود را فرمود
تا فنجهای خود را سر می داده باشند؛ چون این سپاهیان پناهگاهی
نداشتند یکسر از گلوله های اعادی که از رخنهای دیواری انداخته
خسته و تباه شدند؛ بدین آتشباری که تا دو ساعت پایید
و کاری نکرد حیدر علی خان که دمدم بود و خبر این چالش میرسید،
که دران بهترین افواجش عبث تلف گردیدند بسیار
دلگرفته و آشفته گشت؛ سپهبدار فرانسیس سر کرده
قشون فرنگستانی که تازه در سلک ملازمان حیدری منسلک
شده و محلی شایسته و انمودن هنر و کمال سلحشوریش هنوز
نیافته بود، در خواست تا با فوج التمش درین مهم اقدام نماید
و بسرکردگی سپاهیان ممتاز گردید؛ حیدر علی خان دعوت او را
قرین اجابت نموده گفت که آنچه مناسب حال داند بعمل
آرد؛ چنانچه این سپهبدار بزودی با سپاه خود که از بهر جنگ
و بکار نعل در آتش داشتند و پر مویع انتقام کشیدن از ملان

بودند که با کمالی قساوت چند نفر فرانسویس را بی سبب
 در پانزده یگه‌ری کشته بودند چنانچه فوج فرنگ بسرکردگی این قائد
 بهادر و پر دل معسوب جمعیت گزیده امیران و اکابر باغایت
 و لع بپورش بشتافت؛ از آن تنگنا که در میان قشونهای
 سپاهیان پیش رفته بود در گذشته در کندک بی محابا
 فروریختند و یک چشم زدن از آن عبور کرده محجر را باز شکافته
 بمقابله اعادی پرداختند؛ و بی هیچگونه رحم و امان تیغ در جمع
 دشمنان نهادند؛ چون کرده اعادی این چنین طیش و شدت
 از ایشان در سفاک و ماویدند همگی ایشان بدون آنکه
 در مقاومت و مدافعت دست و پا زنند کشته شدند؛
 بمشاهده شعله که از ده آتش داده بلند شده بود و سمب
 پرواز گلوله‌ها که بسوی ناظران بغاوت نهاد عرضه کینه و عناد
 می شتافت نیکو حالی نواب حیدر خان گروید که ده مسطور
 تسخیر اولیای دولت منصور در آمد؛ اکنون تمامت
 جیوش بهیئت مجموعی در حرکت می آید تا بر شکرگاه خندق
 زده شان حمله کند، ولیکن چون دشمنان معاینه کردند که
 جنود حیدری ده حصین شتیبان شکرگاه ایشان را بیورش
 گرفته بودند دل باخته جوق جوق باغایت هراس هر سو گریختند
 و معکر خود را وا گذاشته بزودی سرا سیمه داره پراکنده گشتند؛

چون نواب حیدر علیخان میدانست که درین مهم، دشمنان دست از جان شسته نیکو جنگیده باشند این یورش پر دلانه که از جرأت و دلیری امیرزادگان دولت حیدری که درین یورش یار یگر بودند و سحظاً او قاهره در، آب و تاب دیگر یافته بود، باعث کمال و لخشوشی و مسرت نواب والا جناب گردیده؛ سپه دار فرانسیس را که فاتح باب فیروزی بود بلقب اغر بهادر عز امتیاز بخشید؛ و همان روز شامگان بعمای سند سپهسالاری ده هزار سوار که در دولت مغولیه بلندترین مرتبه در طبقه سپاهیان است او را محسود امثال و اقران ساخت و بخطاب میر آتش با سرخیل تو پخانه احترام و احتشام او را دو بالا گردانید و یکیک سپاهیان را بجائزه کسی و زخمیان را که عدت ایشان بسیار بود بجائزه شصت روپیه اختصاص بخشید، همین یک کس از سپاه مجروح اینطرف مرده بود و بس؛ مردم فرنگستانی بدین کشش و کوشش روح عظیم در دلهای جماعه مرهه افکندند و از بهر افزودن هیبت تازه حیدر علیخان بهادر این آوازه در انداخته بود که چندین هزار سپاه دیگر عنقریب از فرنگستان بجنود او ملحق و منصاف شدنی اند؛ و این هیبت و شکوه را باذاعت این خلغله، سمت از دیاد

بخشیده که سپاه فرنگستان سخت ستمگاره اند و مردم خواره ،
 و این آوازه را آن در شستی و شدت که بدان فرنگیان ملازم
 حیدری انتقام کشتگان بیگناه خویش از جماعه نائر کشیده بودند
 در اعتقاد ساکنان آن دیار نیکو و ثوق و استواری داده ؛
 بنا بر آن هر سو که جیوش حیدری روحی آورد از وجود اعدای بلکه
 از مطلق مردم زاد اثری پیدا نبود یکسر معمور است خالی و دیران
 افتاده بودند و ساکنان آن جلای وطن نموده پناه بچنگل و کوهستان
 برده و از مسافت دور بیدیده حسرت آگین این تماشا می
 وحشت قرین می نمودند که خانه های شان یکسر سوخته است
 و با خاک سیاه برابر ساخته و درختان میوه دار تمامی بریده بر زمین
 افتاده و مواشی و چراگاه همگی برباد داده و تباہ و معابد و اوثان تسمت
 علف آتش سوزان گردانیده ، بد عهدی و خیانت نائران
 بدان درجه رسیده بود که ز بهار بقول برهمنان که نواب
 حیدر علی خان بچنگل و کوهستان از بهر باز گردانیدن این سیه
 بختان بسوی اوطان شان فرستاده بود اعتماد نکردند و بمکافات
 این سرکشی و طغیان و سر بر تافتن از عهد و پیمان ، نواب
 حیدر علی خان حکم داده که هر کس را ازین فراریان یابند
 بیدریغ یاویزند و زنان و بچهگان ایشان را اسیر و برده سازند
 سختی و نرعی هر دو در باز گردانیدن این شقاوت شعاران

بسوی بلدان یکسری شمر بود بنا بر آن علی راجه و دیگر سرداران
 متفق شده بنواب حیدر علی خان بهادر بطریق صواب
 اندیشی عرض نمودند تا سپاه حیدری از آنجا کوچیده بسوی
 کونبئاتور نهضت نماید باشد که بدین وسیلت فرط سهم
 و هیبت او که در دلهای شان مسترگشته است بکاهد
 پیش از آنکه موکب حیدری آن دیار را بدروود نمود چنین
 فرمان موکد صادر شده بود که جماعه نائران از تمامی القاب
 و حقوق قدیم خویش محروم و بی بهره گردانیده شوند و آنانکه مرتبه
 شان در عزت، بعد بر همان است پائین تر همه قبائل شان
 باشند و با جماعه پریه و دیگر اسافل طبقات ایشان، راه تواضع
 و تعظیم و اسپارند به پیش دودن یا بجای رفتن پیش
 ایشان چنانچه دیگر ملیباریان پیش نائران میرفتند دیگر آنکه
 همه قبائل بجز نائر سلاح پوشند و پیشتر ازین همین نائران
 بدین سلاح پوشی اختصاص داشتند و دیگران به آن مجاز و
 مازون فی و حکم عام داده شد که هر کس یکی از نائران را سلاح
 پوشیده بیند هر که باشد بکشد، باصدا این احکام درشت
 بطریح نظر نواب حیدر علی خان همین بود تا دیگر قبائل ملیبار
 که جماعه نائران پیش ازین به چشم کم بسوی ایشان
 میدیدند دشمن شان گردند و بمشاهده این انقلاب دلخواه